بررسی

ساختار جامعه توده‌ای

اصطلاح «جامعه توده‌ای» که اغلب در نظریه‌های مربوط به انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی مطرح می‌شود، در آثار متفکران مختلفی از جمله هانا آرنت، سی رایت میلز و ویلیام کورنهاوزر مطرح شده است. آرنت در «عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتر» می‌نویسد جامعه وقتی توده‌ای می‌شود که افراد اتمیزه شوند، بدین معنا که هویت مستقل خود را از دست دهند و به ذره‌هایی بدل شوند که ضمن داشتن احساس تنهایی، حضور آنها معنای درخوری نداشته و تنها در کنار افراد دیگر هویت و مفهوم پیدا می‌کنند. دیگر نظریه‌پرداز برجسته جامعه توده‌ای ویلیام کورنهاوزر (۲۰۰۴- ۱۹۲۵) جامعه‌شناس سیاسی و متخصص جنبش‌های اجتماعی آمریکایی است که به دلیل تأثیر بر فعالان دانشجویی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و کتب پیشگام خود «سیاست در جامعه توده‌ای» (۱۹۵۹) شهرت دارد. او در این کتاب جامعه توده‌ای را در مقابل جامعه دموکراتیک و کثرت‌گرا قرار می‌دهد و معتقد است در غیاب جامعه مدنی و نهادهای آن جامعه توده‌ای شکل می‌گیرد. کتاب «سیاست در جامعه توده‌ای» که به تازگی با ترجمه وحید بزرگی از سوی نشر نی منتشر شده پس از بررسی نظریه‌های محدود درباره جامعه توده‌ای، نظریه‌ای عام و فراگیر ارائه داده است که طبق آن، زوال استقلال نخبگان و گروه‌های میانی در سطح جامعه و، به‌عبارت دیگر، آسیب‌پذیری آسان نخبگان و غیرنخبگان در برابر فشارها، به پیدایش جامعه توده‌ای تمام‌عیاری منجر می‌شود که زمینه را برای ظهور جنبش‌های توده‌ای و متعاقبا رژیم‌های تمامیت‌خواه فراهم می‌کند. بر این اساس، از نظر کورنهاوزر، برای حفظ و تداوم یک نظام مردم‌سالار لیبرالی و، به سخن دیگر، برای حفظ نظم همراه با آزادی، از یک سو به استقلال نسبی نخبگان منتخب و از دیگر سو به استقلال گروه‌های اجتماعی میانجی بین خانواده و دولت (مثل جوامع محلی، انجمن‌های داوطلبانه، و گروه‌های شغلی) نیاز هست. این شرایطِ مردم‌سالاری لیبرالی با کثرت‌گرایی اجتماعی فراهم می‌شود: کثرت و چندگانگی گروه‌های مستقل باعث تحکیم پایه‌های اجتماعی رقابت آزاد برای کسب مدیریت، مشارکت گسترده در انتخاب مدیران، محدودسازی اعمال فشار بر مدیران، و خودمختاری در حوزه‌های وسیعی از زندگی اجتماعی می‌شود. در کتاب حاضر به مباحثی مانند نظریه‌های جامعه توده‌ای، شرایط جامعه توده‌ای، ساختار جامعه توده‌ای، فرهنگ و شخصیت در جامعه توده‌ای، ریشه‌های اجتماعی جنبش‌های توده‌ای، و ترکیب اجتماعی این جنبش‌ها پرداخته شده است. نظریه جامعه توده‌ای دو منبع فکری عمده دارد: یکی در واکنش قرن نوزدهم به تحولات انقلابی اروپا (به ویژه فرانسه) و دیگری در واکنش قرن بیستم به ظهور تمامیت‌خواهی، به خصوص در روسیه و آلمان. اولین منبع عمده را می‌توان نقد اشرافی درباره جامعه توده‌ای و دومین منبع عمده را می‌توان نقد مردم‌سالارانه درباره جامعه توده‌ای خواند. اولی به دفاع فکری از ارزش‌های نخبگان در مقابل مشارکت توده‌ای و دومی به دفاع فکری از ارزش‌های مردم‌سالارانه در مقابل نخبگان جویای سلطه تام می‌پردازد. موضع دفاعی اشرافی را مردم‌سالارانی اتخاذ کرده‌اند که پس از پیروزی بر اشراف در جنگ اندیشه‌ها و نهادها در قرن نوزدهم، اکنون می‌کوشند از ارزش‌های خود در مقابل مبارزه‌طلبی تمامیت‌خواهان پاسداری کنند. نظریه جامعه توده‌ای از ارزش مردم‌سالاری نمی‌کاهد، بلکه صرفا ادعا می‌کند برای قوی‌ماندن مردم‌سالاری باید برخی گرایش‌های موجود در جامعه مدرن را کنترل کرد. این گرایش‌ها عبارتند از استقلال‌نداشتن نخبگان و نبود زندگی گروهی مستقل در میان غیرنخبگان. جامعه اتمی‌شده بروز جنبش تمامیت‌خواه را تشویق می‌کند، جنبشی که هم نوعی شبه‌اقتدار را در شمایل یک رهبر فرهمند پدید می‌آورد و هم نوعی شبه‌جماعت را در قالب یک حزب تمامیت‌خواه. از آنجا که مردم‌سالاری ممکن است اتمی‌شدن جامعه را تشویق کند، ممکن است گرایش‌های خودویرانگر خاصی را هم پدید آورد. البته مردم‌سالاری فرایندهای خودنگهداری بسیاری هم در بردارد. برای مثال، مردم‌سالاری در عین حال باعث تشویق شکل‌گیری نخبگان و انجمن‌های متکثری می‌شود که به حفظ پراکندگی وسیع قدرت کمک می‌کنند. نظریه جامعه توده‌ای حاکی از آن نیست که هر نوع نظام مردم‌سالار ممکن است نتواند به حیات خود ادامه دهد بلکه صرفا می‌گوید در هر گونه ارزیابی مسیرهای اصلی که جوامع مردم‌سالار ممکن است طی کند عوامل مطرح در آن نظریه را نمی‌توان نادیده گرفت. کورنهاوزر قابلیت بسیج توده‌ها را با میزان همبستگی جامعه مرتبط می‌داند و معتقد است هرچه تعلق به گروه‌های مستقل، جماعات محلی، جمعیت‌ها و انجمن‌های آزاد، احزاب و اصناف شغلی بیشتر باشد، میزان بسیج‌شدن کمتر خواهد بود. در جامعه توده‌ای، هیچ‌گونه همبستگی و انسجام اجتماعی در قالب‌های مختلف اعم از ملی، قومی، محلی، طبقاتی و مذهبی وجود ندارد و پیوند افراد با نهادها و سنن اجتماعی یا وجود ندارد یا ضعیف است. همچنین در جامعه توده‌ای، شکل‌های متنوع سیاسی و صنفی، گروه‌بندی‌ها و ساختارهای اجتماعی وجود ندارد و به‌همین‌خاطر ارتباط نخبگان و رهبران سیاسی با مردم، بدون واسطه است. اگرچه توده‌ها همواره متشکل از گروه‌ها یا اجتماعات عظیم مردم هستند، اما عکس این گزاره صادق نیست؛ یعنی لزوما نمی‌توان هر اجتماع عظیمی در هر مکانی را «جامعه توده‌ای» یا «بخشی از جامعه توده‌ای» به‌حساب آورد. در کتاب حاضر با کاربرد نظریه جامعه توده‌ای در مورد طیفی از نمونه‌های تجربی تلاش می‌شود تا برخی از عوامل اجتماعی عمده‌ای تبیین شود که نظم مردم‌سالارانه را تضعیف می‌کنند. کتاب حاضر به منزله تلاشی است برای ارزیابی اعتبار نظریه جامعه توده‌ای به عنوان تبیینی برای طیف محدودی از پدیده‌ها. در کتاب حاضر، ابتدا صورت‌بندی نظریه جامعه توده‌ای بر اساس ریشه‌های فکری آن و سپس به کاربرد این نظریه در مورد جنبش‌های سیاسی در جامعه غربی پرداخته می‌شود. در بخش اول، ویژگی‌های عمده جامعه توده‌ای مشخص می‌شود که آن را در مقابل جنبش‌های ضدمردم‌سالاری آسیب‌پذیر می‌کند. در بخش دوم شرایطی بررسی می‌شود که باعث تقویت جنبش‌های مذکور (به ویژه کمونیسم و فاشیسم) در مقابل جنبش‌های نهادهای مردم‌سالار می‌شود. در بخش سوم، ترکیب اجتماعی این جنبش‌ها تحلیل می‌شود، یعنی آن افرادی که به جنبش‌های توده‌ای جویای نابودی جامعه مردم‌سالار می‌پیوندند. در قسمت جمع‌بندی، به طور خلاصه اشارات نظریه جامعه توده‌ای درباره شرایط تقویت‌کننده نظم مردم‌سالار لیبرال و پرسش‌های خاصی در مورد وضع کنونی جامعه آمریکا مطرح می‌شود.

سیاست در جامعه توده‌ای
ویلیام کورنهاوزر
نشر نی
قیمت: ۶۴۰۰۰ تومان

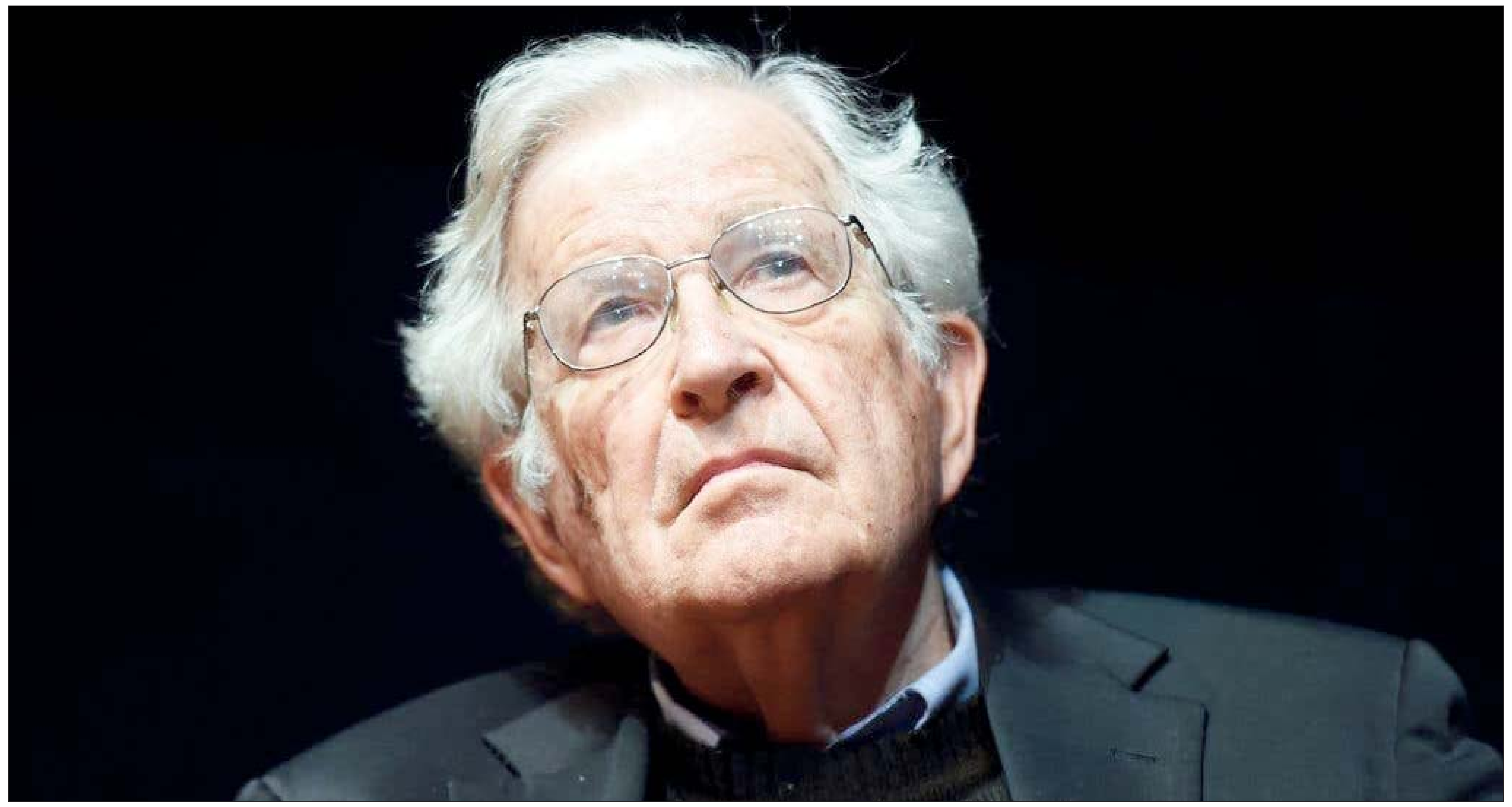

گفت‌وگویی با نوام چامسکی

نیاز به همکاری واقعی جهانی برای مبارزه با گرمایش جهانی

ترجمه: شهریار خواجیان

گرمایش جهانی شتاب می‌گیرد و جهان را به سراشیبی پرتگاه نزدیک می‌کند. موج گرما، سیل و مرگ خبرهای عمده هستند و طبق گزارش‌ها، «دماهای رکوردشکن تابستان گذشته ناشی از فاجعه آب‌وهوایی بود که تا همین اواخر حتی بدبین‌ترین هواشناسان هم فکر می‌کردند هنوز دو یا سه دهه با آن فاصله داریم». با این حال، چنان‌که نوام چامسکی در گفت‌وگوی زیر متذکر می‌شود، بنگاه‌های رسانه‌ای تقریبا همان مقدار توجه را در یک روز به یک گاوچران فضایی نشان دادند که کل سال ۲۰۲۰ را به این بزرگ‌ترین بحران رویاروی بشر.

آیا جهان جنگ با تغییرات آب‌وهوایی را باخته است؟ چرا هنوز بحران آب‌وهوایی با انکار و انفعال روبه‌رو است؟ به گفته نوام چامسکی، روشنفکر معروف عرصه عمومی و استاد برجسته دانشگاه آریزونا و استاد بازنشسته انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (ام‌آی‌تی) و نویسنده بیش از ۱۵۰ کتاب درباره موضوعاتی نظیر زبان‌شناسی، امور بین‌المللی، سیاست خارجی، اقتصاد سیاسی و رسانه‌های گروهی، گزینه روشن است: ما نیاز به اقدام در سطح جهانی داریم تا گرمایش جهانی را مهار کنیم یا با پیامدهای آخر زمانی آن روبه‌رو شویم.

↙ سی.جی. پُلی‌کرونیو: حقایق اضطراری آب‌وهوایی تقریبا روزانه بر شمارشان افزوده می‌شود: موج گرمای شدید در بخش‌هایی از آمریکا و کانادا، با دماهای فزاینده حتی بالاتر از ۴۹ درجه سانتی‌گراد، سیل‌های مرگ‌بار در اروپای غربی با نزدیک به ۲۰۰ مرگ و صدها مفقود و تجربه داغ‌ترین ماه ژوئنِ مسکو برای دومین بار. در حقیقت، شرایط شدید آب‌وهوایی حتی دانشمندان این رشته را شگفت‌زده کرده است؛ به طوری که اکنون دقت مدل‌های پیش‌بینی را به پرسش می‌گیرند. شما دراین‌باره چه فکر می‌کنید؟ به نظر می‌رسد که جهان دارد جنگ با گرمایش جهانی را می‌بازد؟

چامسکی: احتمالا به یاد دارید که سه سال پیش، ریموند پی‌یرهومبارت، فیزیک‌دان آکسفورد و نویسنده پیشگام گزارش هیئت بین‌دولتی درباره تغییرات آب‌وهوایی (IPPC)، نوشت «زمان، زمانِ سراسیمگی است... ما به دردسر شدیدی افتاده‌ایم».

آنچه از آن زمان فرا گرفته‌ایم، فقط این هشدار را تشدید می‌کند. یک پیش‌نویس آن گزارش که در ژوئن ۲۰۲۱ به خبرگزاری فرانسه درز کرده، نقاط عطف بازگشت‌ناپذیری را فهرست کرده که به طرز بدشگونی نزدیک هستند و درباره «پیامدهای جدی فزاینده، چندصدساله و در برخی موارد بازگشت‌ناپذیر» آن هشدار می‌دهند.

سوم نوامبر سال گذشته گریزی کوتاه از وضعیتی بود که احتمالا به‌درستی فاجعه توصیف‌ناپذیر می‌بود. چهار سال مسابقه پرشور دیگرِ ترامپ برای سقوط به مغاک ممکن بود ما را به آن نقاط عطف برساند. و اگر حزب انکارگرا به قدرت بازگردد، ممکن است برای سراسیمگی دیگر بسیار دیر باشد. ما به‌یقین دچار دردسر شدیدی هستیم.

پیش‌نویس درزیافته گزارش هیئت بین‌دولتی درباره تغییرات آب‌وهوایی پیش از شرایط سخت آب‌وهوایی تابستان ۲۰۲۱ تهیه شده بود که دانشمندان آب‌وهوایی را سخت تکان داد. به گفته مایکل مان، دانشمند آب‌وهوایی، گرم‌شدن سیاره «تا اندازه زیادی در راستای مدل‌های پیش‌بینی آب‌وهوایی دهه‌ها پیش است»؛ اما «شدت‌گیری وخامت شرایط آب‌وهوایی دارد پیش‌بینی‌ها را پشت سر می‌گذارد». دلیل آن به نظر می‌رسد تأثیر گرم‌شدن اتمسفر باشد که در مطالعات آب‌وهوایی در نظر گرفته نشده بود: تزلزل در جریان هوای جت‌استریم* که موجب رویدادهای شدید آب‌وهوایی می‌شود و نگرانی بخش بزرگی از جهان را در چند هفته گذشته برانگیخته است.

خبرهای ترسناک رویه مثبتی نیز دارند. ممکن است رهبران جهان را بیدار و هوشیار کنند تا دهشتی را به رسمیت بشناسند که در کار خلق آن هستند. قابل تصور است که دیدن آنچه دارد در برابر چشم ما رخ می‌دهد، بتواند حتی حزب جمهوری‌خواه و بلندگوی بازتاب صدای آن، فاکس‌نیوز را برانگیزد که ناپرهیزی کنند و نگاهی به واقعیت بیندازند.

ما نشانه‌هایی از این را در جریان بحران کووید دیده‌ایم. پس از سال‌ها غوطه‌خوردن در جهان «حقایق جایگزین»، برخی فرمانداران جمهوری‌خواه که انجام اقدامات احتیاطی را به ریشخند می‌گرفتند، حال که این بلا ایالت‌های خودشان را به دلیل فقدان تدابیر احتیاطی و خودداری از واکسیناسیون زیر ضرب گرفته، دارند توجه نشان می‌دهند. درحالی‌که فلوریدا پیشتاز موارد ابتلا و مرگ‌ومیر در سراسر کشور است، ران دوسانتیس، فرماندار، از مسخره‌بازی (فقط تا اندازه‌ای) دست برداشت- که این موجب اتهام خودفروشی به دشمن از سوی کله‌گنده‌های حزبی و شاید به‌خطرافتادن آرزوهای ریاست‌جمهوری او شد؛ اما این تغییر رویکرد ممکن است برای تأثیرگذاری بر پایگاه وفادار حزبی او که در معرض جریانی از اطلاعات غلط قرار داشته‌اند، بسیار دیر باشد. ممکن است منظره شهرهای در حال غرق‌شدن و آتش‌سوزی‌ها، در وفاداری حزب جمهوری‌خواه- فاکس‌نیوز به شعار «مرگ بر اطلاعات، زنده باد مرگ» که از تاریخ فاشیسم وام گرفته شده، رخنه‌ای نیز ایجاد کند.

انکار ویرانی محیط زیست طبعا بر افکار عمومی تأثیر می‌گذارد. بنا بر تازه‌ترین نظرسنجی‌ها، تغییرات آب‌وهوایی برای ۵۸ درصد از جمهوری‌خواهان «مسئله مهمی» نیست. کمی بیش از ۴۰ درصد منکر این هستند که انسان‌ها کمک درخورتوجهی به این فاجعه زودآیند می‌کنند. و ۴۴ درصد فکر می‌کنند «دانشمندان آب‌وهوایی نفوذ بسیار زیادی بر بحث‌های مربوط به سیاست آب‌وهوایی دارند».

اگر هرگز حسابرسی تاریخی‌ای از این لحظه وخیم در تاریخ صورت گیرد- احتمالا از سوی برخی موجودات هوشمند فرازمینی پس از نابودی سیاره به دست انسان‌ها- و اگر یک موزه شیطان در یادمان این جنایت تأسیس شود، جایگاه ویژه‌ای به بزرگداشت دوقلوی حزب جمهوری‌خواه- فاکس‌نیوز اختصاص خواهد یافت. اما مسئولیت به‌مراتب گسترده‌تر از اینهاست. جایی برای بازبینی این سابقه بسیار بد و نومیدکننده نیست، اما یک مورد کوچک تصویر عمومی مورد نظر را به‌دست می‌دهد. سازمان تحلیل رسانه‌ای بسیار مهم «فِیر» (FAIR) از مطالعه‌ای خبر می‌دهد که پوشش خبری بحران آب و هوایی را با سفر فضایی جف بزوس در تلویزیون‌های صبحگاهی به مقایسه می‌گیرد: ۲۶۷ دقیقه در کل سال ۲۰۲۰ به مهم‌ترین مسئله تاریخ انسان، و ۲۱۲ دقیقه در فقط یک روز به سفر تبلیغاتی احمقانه بزوس به فضا اختصاص یافت.

رُزا لوکزامبورگ و لنگراندازان، طرح نوعی «تغییرات سیستمی» را ریختند که بشر باید برای رسیدن به آن، به این یا آن شکل، تقلا کند. به‌جز هدف‌هایی که آنها در سر داشتند، گام‌هایی باید برداشته شود به‌سوی درگیرکردن مردم آگاه و نگران در نهادهای بین‌المللی همبستگی، برداشتن مرزها، تشخیص سرنوشت مشترک همه ما، و تعهدمان به کار با یکدیگر برای خیر مشترک به جای «دریدن گلوی یکدیگر»

به پرسش شما بازگردم، بشریت به‌روشنی تمام دارد جنگ را می‌بازد، اما این جنگ هنوز خیلی مانده که پایان یابد. جهان بهتری ممکن است و ما می‌دانیم چگونه به آن برسیم و نیک‌مردمان بسیاری فعالانه در این مبارزه شرکت دارند. پیام بسیار مهم این مبارزه، سراسیمگی اکنون، اما نه تا حد نومیدی است.

↙ یکی از نگران‌کننده‌ترین تحولات در ارتباط با بحران آب و هوایی این است که به‌رغم آنکه تقریبا همه نوشته‌های علمی منتشره آب و هوایی نشان می‌دهند که تأثیرات گرمایش جهانی به‌طور فزاینده‌ای برگشت‌ناپذیر هستند، شکاکیت و انفعال آب و هوایی کاملا در همه جا شایع است. به‌نظر شما، آیا انکار بحران آب و هوایی فقط ناشی از عوامل فرهنگی و اقتصادی است، یا احتمالا عوامل دیگری در کارند؟ مشخصا، پرسش من این است که آیا پیوندی بین حملات پست‌مدرنی به علم و عینیت، و انکار دانش آب و هوایی و انفعال وجود دارد؟

یک بحران شکاکیت در قرن هفدهم وجود داشت. این بحرانی واقعی و لحظه‌ای مهم در تاریخ روشنفکری بود و به درک بسیار بهتر ماهیت پژوهش تجربی انجامید. من مطمئن نیستم که نقد پست‌مدرن در این مورد بهتر شده باشد.

در ارتباط با پرسش شما، تردید دارم که نقد پست‌مدرن تأثیر آنچنانی و اصولا تأثیری، خارج از محافل محدود فرهیختگان، داشته است. به دیده من سرچشمه عمده انکار دانش آب و هوایی درحقیقت بخش بسیار گسترده دانش‌انکاری، جایی دیگر و در ژرفای فرهنگ قرار دارد.

۷۵ سال پیش من دانشجو بودم. اگر نظریه تکامل در کلاس مطرح می‌شد، پیش از آن چیزی که اکنون هشدار پیشینی نامیده می‌شود داده می‌شد: «شما مجبور نیستند که این را باور کنید، اما باید بدانید برخی مردم چه باوری دارند». این تازه وضع در یک دانشکده منطقه شمال شرقی ویژه فرهیختگان بود. امروزه، برای بخش بزرگی از مردم، تعهدات عمیق مذهبی با نتایج پژوهش علمی در تعارض است. از این رو، علم قاعدتا باید برخطا باشد، فرقه‌ای از روشنفکران لیبرال که در گوشه و کنار شهرها مشغول تحقیق‌اند، در پاتوق‌هایی آلوده به حضور آدم‌هایی که به اصطلاح «آمریکایی راستین» نیستند (نیازی هم نیست که روشن شود این کسان کیستند). همه اینها توسط استفاده بسیار مؤثر از عقلانیت‌گریزیِ دوران ترامپ، ازجمله توسل ماهرانه وی به جعلیات مداوم، زدودن تمایز بین حقیقت و دروغ، دامن زده شده است. برای یک مرد نمایشی با غرایز عمیقا اقتدارگرایانه و معدودی اصولِ ورای خودستایی و خدمت خفت‌بار به رفاه ابَرتوانگران، شعاری بهتر از «حرف مرا باور کنید، نه چشمان دروغگوی‌تان را» وجود ندارد.

سازمانی که ترامپ اکنون مالک آن است، و سال‌ها پیش یک حزب سیاسی اصیل بود، تا همین اکنون در راهی افتاده که از چنان چهره‌ای استقبالی گشاده‌دستانه می‌کند. ما پیش‌تر بحث این را کرده‌ایم که چگونه علاقه کوتاه‌مدت جمهوری‌خواهان به واقعیت نابودی محیط زیست در دوران کارزار انتخاباتی مک‌کین [در ۲۰۰۷-۸] به‌سرعت از طریق کارزار ارعاب برادران کوخ** قطع شد. آخرین باری که رهبران جمهوری‌خواه آزادانه و بدون اقتدا به ترامپ صحبت کردند، در ۲۰۱۶ بود.

دانشمندان انسان هستند و خود و نهادهای‌شان از نقد مبرّا نیستند. در کار آنها می‌توان خطا، نادرستی، دشمنی‌های کودکانه و همه کاستی‌های انسان‌های عادی را یافت. اما منتقد دانش بودن به‌این ترتیب به‌معنای محکوم‌کردن تکاپوی انسان برای درک جهانی‌ست که در آن زندگی می‌کنیم. و به‌راستی به‌منزله طرد امید است.

↙ بحث‌های بسیاری که درباره بحران آب و هوایی در جریان است، پیرامون «برابری» و «عدالت» می‌گردد. جدا از مسئله «برابری آب و هوایی در مقابل عدالت آب و هوایی»، به‌ویژه در پرتو قرارداد پاریس، چه اهمیتی باید به این بحث‌ها در بستر هدف کلی کربن‌زدایی از اقتصاد جهانی بدهیم، [هدفی] که آشکارا تنها راه برخورد با بحران هستی‌سوز گرمایش جهانی‌ست؟

این را نباید نادیده بگیریم که این اقلیتی کوچک و بسیار مرفهِ عمدتا ساکن کشورهای داراست که مسئولیت قاطع بحران زیست‌محیطی را، در گذشته و حال، به گردن دارد. بنابراین، کربن‌زدایی و توجه به برابری و عدالت به‌شکل قابل توجهی هم‌پوشانی دارند. ورای آن، حتی به‌لحاظ عمل‌گرایی و جدا از مسئولیت اخلاقی، تغییرات عمده اجتماعی-اقتصادی لازم برای اجرای ضروری کربن‌زدایی باید حمایت توده‌ای مردم متعهد را به همراه داشته باشد، و این مهم بدون میزان قابل توجهی از عدالت قابل دسترسی نخواهد بود.

↙ رابرت پالین (اقتصاددان آمریکایی) مورد «نیو دیل نوین جهانی» را به‌عنوان تنها راه مؤثر برای برخورد با گرمایش جهانی پیش کشیده است، و شما دو تن مؤلف این کار اخیرا منتشرشده، «بحران آب و هوایی و نیو دیل نوین جهانی: اقتصاد سیاسی نجات سیاره» هستید. بی‌تردید، ما در جنگ با فروپاشی آب و هوایی محتاج به بین‌المللی‌گرایی هستیم، زیرا همان‌طور که شما به شکل درخوری گفته‌اید، مسئله یا «نابودی یا بین‌المللی‌گرایی»ست. پرسش من از شما دولایه است: نخست، در برهه تاریخی کنونی و درحالی که به‌رغم همه فرایندهای جهانی‌سازیِ در جریان طی ۴۰ یا ۵۰ سال گذشته، ملت-دولت‌ها عاملیت مرکزیِ خود را همچنان حفظ کرده‌اند، چه درکی از «بین‌المللی‌گرایی» دارید؟ و دوم، چه تغییرات سیستمی‌ای برای دادن یک بخت واقعی مبارزه به «بین‌المللی‌گرایی» در جنگ با پیامدهای آخرِ زمانی گرمایش جهانی که هم‌اکنون نیز بر در خانه بشریت می‌کوبند، لازم است؟

بین‌المللی‌گرایی اشکال بسیاری دارد، و پرداختن به آنها واجد ارزش است، چون درس‌آموز است. یک شکل آن گونه مشخصی از «جهانی‌شدن» است که طی سال‌های نولیبرالی به‌واسطه یک رشته قراردادهای حقوق سرمایه‌گذاری با نقاب تجارت آزاد تحمیل شده است. این به‌منزله شکلی از جنگ طبقاتی است.

گونه دیگر بین‌المللی‌گرایی اتحاد دولت‌های محور است که جنگ جهانی دوم را به ارمغان آورد. بازتاب کم‌رنگ آن برنامه ژئواستراتژیک انحصاری ترامپ است: ایجاد اتحادی از حکومت‌های ارتجاعی زیر رهبری واشنگتن که عنصر مرکزی آن قراردادهای ابراهیم در خاورمیانه (بیانیه مشترک اسرائیل، امارات متحده عربی و ایالات متحده) و قراردادهای جانبی آن با دیکتاتوری‌های مصر و سعودی است که نصیب بایدن شده است.

با این همه، شکل دیگری از بین‌المللی‌گرایی مورد حمایت جنبش‌های کارگریِ موسوم به «لنگرداران» (Wobblies) و کارگران صنعتی جهان (IWW)، در ایالات متحده بوده است. دیگر اتحادیه‌ها نیز اصطلاح «بین‌المللی» را همراه نام خود دارند که یادگاری از تعهد به بین‌المللی‌گرایی راستین است.

در اروپا، سخنگوی فصیح این گونه بین‌المللی‌گرایی رُزا لوکزامبورگ بود. تعارض میان بین‌المللی‌گرایی و میهن‌پرستی افراطی (chauven-ism) با آغاز جنگ بین‌الملل اول شدت گرفت و میهن‌پرستی افراطی پیروز شد. بین‌الملل سوسیالیستی فروپاشید. به‌گفته تلخ و آزارنده لوکزامبورگ، شعار «پرولتاریای همه کشورها متحد شوید» به سود «پرولتاریای همه کشورها گلوی یکدیگر را بدرید» کنار گذاشته شد.

لوکزامبورگ به رؤیای بین‌المللی‌گرایی پایبند ماند که موضع نادری بود. در همه کشورها، روشنفکران همه طیف‌های سیاسی مشتاقانه حول آرمان میهن‌پرستی افراطی حلقه زدند. آنهایی که چنین نکردند، همچون لوکزامبورگ، کارل لیبنیخت، برتراند راسل، یوجین دبز، احتمال می‌رفت که به زندان بیفتند. خشونت حکومت-سرمایه اتحاد کارگران صنعتی جهان را در هم شکست.

به اکنون بازگردیم، تا دیگر تجلیات بین‌المللی‌گرایی را بیابیم. زمانی که همه‌گیری کووید در اوایل ۲۰۲۰ شایع شد، کشورهای توانگر اروپای مرکزی نخست توانستند کمابیش آن را به کنترل درآورند، موفقیتی که شکست خورد چون اروپاییان تصمیم گرفتند از تعطیلات تابستانی خود دست نکشند.

اقلیتی کوچک و بسیار مرفهِ عمدتا ساکن کشورهای داراست که مسئولیت قاطع بحران زیست‌محیطی را، در گذشته و حال، به گردن دارد. بنابراین، کربن‌زدایی و توجه به برابری و عدالت به‌شکل قابل توجهی هم‌پوشانی دارند. ورای آن، حتی به‌لحاظ عمل‌گرایی و جدا از مسئولیت اخلاقی، تغییرات عمده اجتماعی-اقتصادی لازم برای اجرای ضروری کربن‌زدایی باید حمایت توده‌ای مردم متعهد را به همراه داشته باشد

درحالی‌که آلمان و اتریش در اوایل ۲۰۲۰ هنوز در شرایط نسبتا خوبی بودند، اما همه‌گیری شدیدی در شمال ایتالیا در چند کیلومتری مرزهای جنوبی آنها در داخل اتحادیه اروپا وجود داشت. ایتالیا قطعا از بین‌المللی‌گرایی، نه از ناحیه همسایگان دارای خود، بهره برد: از ناحیه کشوری با تعهدات بین‌المللی‌گرایی به نام کوبا که به آنجا همچون دیگر نقاط جهان پزشک فرستاد و پیشینه‌ای را که به مدت‌ها پیش برمی‌گردد بهبود بخشید. درمورد دیگران، پاناما از کوبا کمک دریافت کرد، اما ایالات متحده به حساب آن رسید. وزارت بهداشت و خدمات انسانی دولت ترامپ در گزارش نهایی ۲۰۲۰ خود با افتخار اعلام کرد که با موفقیت پاناما را زیر فشار گذاشت تا با اخراج پزشکان کوبایی از نیمکره در مقابل نفوذ «شریرانه» کوبا حفاظت کند.

نفوذ شریرانه که در روزهای آغازین استقلال کوبا در ۱۹۵۹ بر سر زبان‌ها افتاد، این بود که کوبا ممکن است آمریکای لاتین را با «سرپیچی موفقیت‌آمیز» خود از سیاست‌های آمریکا از زمان اعلام دکترین مونرو در ۱۸۲۳ آلوده کند. آمریکا برای جلوگیری از این تهدید، به پیروی از منطق تشریح‌شده وزارت خارجه در ۱۹۶۰ از سوی لستر مالوری، یک کارزار ترور و اختناق اقتصادی را علیه کوبا به‌راه انداخت. او همان‌طورکه دستگاه اطلاعاتی آمریکا می‌دانست، تشخیص داد که «اکثریت کوبایی‌ها از کاسترو حمایت می‌کنند» و اینکه «تنها وسیله قابل پیش‌بینی محروم‌کردن کاسترو از حمایت داخلی، دلسردسازی مردم و ایجاد نارضایتی و دشوارسازی اقتصادی است». ازاین‌رو «نتیجه این می‌شود که هر وسیله ممکن باید فوری به کار گرفته شود تا زیست اقتصادی کوبا را تضعیف کند... که گرسنگی، نومیدی به بار آورد و سرنگونی دولت را موجب شود».

این سیاست با شدت از سوی هر دو حزب تبزده حاکم در مقابل مخالفت یکپارچه جهانی (به‌جز اسرائیل) دنبال شد. روزهای «احترام آبرومندانه به عقاید بشریت» مدت‌هاست که همراه با یاوه‌هایی مثل منشور سازمان ملل و حکومت قانون رنگ باخته و به فراموشی سپرده شده است. حیرت‌انگیز اینجاست که کوبا از این ضربات بی‌وقفه جان به در برده است. موفقیت‌های سیاست اختناق و شکنجه با شوری نه‌چندان کم گزارش می‌شود که نمایشی نامعمول از جُبن دگرآزارانه است. از جمله اعتراض‌های مردمی بسیاری که در آمریکای لاتین جریان دارد، یکی در سرخط خبرهاست: در کوبا، این فرصت در اختیار بایدن قرار گرفته که تحریم‌های بیشتری علیه آن «شرور» به‌دلیل توسل آن به تدابیر خشن برای سرکوب تظاهرات اعمال کند؛ تظاهراتی که ظاهرا و عمدتا درباره «نارضایتی و دشواری‌های اقتصادی» و شکست دولت اقتدارگرا در پاسخ به‌موقع و مؤثر به آن است. بین‌المللی‌گرایی بی‌همتای کوبا نیز تضعیف شده و جهان را از هر نوع برون‌رفتی از هنجار خودمنفعت‌خواهی که به‌ندرت از محدودیت‌ها فراتر می‌رود، فارغ کرده است.

این وضع باید تغییر کند. اکنون کاملا درک می‌شود که احتکار واکسن از سوی کشورهای دارا نه‌فقط اخلاقا مذموم که نیز خودویرانگر است. این ویروس در کشورهای با اقتصادهای غیرغالب و در کشورهای دارایی که بخشی از مردم آنها از واکسیناسیون خودداری می‌کنند، جهش خواهد کرد و این خطر بزرگی برای همه مردم روی زمین، از جمله مردم کشورهای دارا، ایجاد می‌کند. بسیار مهم‌تر اینکه، گرم‌شدن سیاره مرز نمی‌شناسد. جایی برای پنهان‌شدن وجود ندارد. این درباره تهدید روبه‌رشد جنگ هسته‌ای در میان قدرت‌های عمده نیز صادق است. ختم کلام.

رُزا لوکزامبورگ و لنگراندازان، طرح نوعی «تغییرات سیستمی» را ریختند که بشر باید برای رسیدن به آن، به این یا آن شکل، تقلا کند. به‌جز هدف‌هایی که آنها در سر داشتند، گام‌هایی باید برداشته شود به‌سوی درگیرکردن مردم آگاه‌شده و نگران در نهادهای بین‌المللی همبستگی و کمک متقابل، برداشتن مرزها، تشخیص سرنوشت مشترک همه ما، و تعهدمان به کار با یکدیگر برای خیر مشترک به جای «دریدن گلوی یکدیگر».

منبع: truthout.org

* باریکه‌ای از بادهای شدید که در سطوح بالای جوّ زمین می‌وزد و از غرب به شرق جریان دارد-م

** خانواده تاجر و ثروتمند آمریکایی که بیشتر به‌دلیل فعالیت‌های سیاسی از جمله نقش فعال در مخالفت با قوانین محدودکننده تغییرات آب و هوایی، اصلاح عدالت کیفری و کمک به حزب جمهوری‌خواه شناخته می‌شوند-م

مروری بر کتاب «نان و عدالت در ایران عصر قاجار» اثر استفانی کرونین

شورش وجدان‌های زخم‌خورده

تاریخ مردمی یا تاریخ از پایین نوعی روایت تاریخی است که تلاش می‌کند وقایع تاریخی را به جای دولتمردان و قدرتمندان از منظر مردم عادی توضیح دهد. در این نوع تاریخ‌نگاری تأکید بر نقش فرودستان، ستم‌دیدگان، حاشیه‌نشینان و گروه‌های اقلیت است. تاریخ از پایین به دنبال آن است که مردم عادی را موضوع پژوهش خود قرار دهد و بر تجربیات و دیدگاه‌های آنان تمرکز کند. در تضاد با کلیشه‌های تاریخ سیاسی سنتی و تمرکز بر نقش شاهان و حکومتگران. هرچند در گزارش‌های تاریخی که از زمان باستان به ما ارث رسیده، مانند آثار هرودوت، اشاراتی به نقش مردم عادی در حاشیه گزارش زندگی شاهان و فرماندهان جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها و وقایع تأثیرگذار تاریخی دیده می‌شود؛ اما در نیمه اول قرن بیستم و با شکل‌گیری مکتب تاریخ‌نگاری آنال بود که نگاه مورخان به صورت نظام‌مند از نخبگان و قدرتمندان به سمت مردم عادی چرخید و نقش مردم به‌عنوان سوژه‌های اصلی رخدادهای تاریخی اهمیت پیدا کرد. پس از مکتب آنال سنت تاریخ‌نگاری مارکسیست‌های انگلیسی و مورخانی مانند جورج رودی و ادوارد پالمر تامپسون و اریک هابسبام تاریخ از پایین و تاریخ‌نگاری اجتماعی را تکامل دادند. تصور سنتی و معمول از جمعیت‌های مردم همواره «اراذل»ی غیرمنطقی، بی‌فرهنگ و خشونت‌طلب بوده که دست‌های خارجی پنهان به‌راحتی می‌توانند آنها را مهار و هدایت‌شان کنند؛ اما در دهه ۱۹۶۰ جورج رودی با دو کتاب جریان‌سازش، «جمعیت در تاریخ» و «جمعیت در انقلاب فرانسه»، به نحوی مستدل این نظریه سنتی را به چالش کشید. رودی نشان داد که جمعیت‌ها می‌توانند منطقی، پیش‌بینی‌پذیر و مدافع آرامش باشند، نه صرفا آشوب‌طلب‌هایی که برای خرابکاری به خیابان آمده‌اند. رودی معترضان به مسائل اجتماعی را نه جانیانی بی‌سروسامان و جدا از اعضای اصلی اجتماع می‌داند و نه تفاله‌ها و بی‌مصرفان جامعه و نه کسانی که به رفتارها و اعمال بی‌دلیل خشونت‌آمیز علیه انسان‌ها می‌پردازند؛ بلکه به نظر او جمعیت‌ها متشکل از آدم‌هایی‌اند که به زندگی احترام می‌گذارند و به دنبال دستیابی به اهدافی درخور زندگی شایسته‌اند.

در ایران اولین بار یرواند آبراهامیان بود که نقش جمعیت‌های مردمی را در تاریخ معاصر ایران از دوران قاجار بررسی کرد. کار آبراهامیان، «مردم در سیاست ایران» (۱۹۶۸) تحت تأثیر ای. پی تامپسون و جورج رودی بود. پس از او ونسا مارتین (با کتاب عهد قجر، ترجمه حسن زنگنه، نشر ماهی) و استفان کرونین (ازجمله با کتاب رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین: دولت و جامعه در زمان رضاشاه) به تاریخ اجتماعی ایران پرداختند. در سال‌های اخیر اقبال چشمگیری از این نوع تاریخ‌نگاری به عمل آمده و آثار روزافزونی در این زمینه تألیف و ترجمه می‌شود. به‌تازگی مقاله‌ای طولانی از استفان کرونین با عنوان «نان و عدالت در ایران عصر قاجار» منتشر شده که در سال ۲۰۱۸ در شماره ۵۴ مجله «مطالعات خاورمیانه» ترجمه و منتشر شده است. این مقاله در قالب دومین اثر از مجموعه کتاب‌های کوچک «سیاست تفکر» نشر ژرف انتشار یافته است. استفان کرونین، پژوهشگر برجسته تاریخ معاصر ایران و استاد دپارتمان مطالعات شرقی در دانشگاه آکسفورد است. او نویسنده کتاب‌هایی مانند «سربازان، شاهان و فرودستان؛ ۱۹۲۱-۱۹۴۱»، «سیاست‌های قبیله‌ای در ایران؛ تعارض روستایی و دولت جدید، ۱۹۲۱-۱۹۴۱»، «ارتش و حکومت پهلوی؛ ۱۹۲۱-۱۹۲۶» (ترجمه غلامرضا علی‌بابایی و محمد رفیعی‌مهرآبادی، انتشارات خجسته)، «کلنل پسیان و ناسیونالیسم انقلابی در ایران» (ترجمه عبدالله کوثری، نشر ماهی)، «ارتش و دولت‌سازی در خاورمیانه مدرن سیاست، ناسیونالیسم و اصلاحات نظامی» (ترجمه اداره نشر وزارت امور خارجه)، «اصلاحات و انقلاب در ایران مدرن»، «رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، دولت و جامعه در زمان رضاشاه» (ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، انتشارات جامی) و «تاریخ‌های اجتماعی ایران، مدرنیسم و مدرنیته در خاورمیانه» (۲۰۲۱) است.

عصر طلایی شورش‌های نان در اواخر قرن نوزدهم

در خاورمیانه و ایران که شورش مردم در اعتراض به گرانی یا کمبود نان از قدیم وجود داشت، از اواخر قرن نوزدهم و با ورود مناسبات بازار آزاد و افول نقش قیم‌مآبانه حکومت شدت بیشتری پیدا کرد و شورش‌های شهری به پدیده‌ای ثابت در شهرهای بزرگ ایران مانند تهران و اصفهان و شیراز و تبریز و مشهد بدل شد. کرونین این‌گونه اعتراضات را در ایران با دیگر نقاط خاورمیانه دارای مشابهت‌های زیادی می‌داند: «اعتراضات در ایران عصر قاجاریه و صفویه، در قاهره عصر ممالیک و دمشق قرن هجدهم آن‌چنان به هم شباهت دارند که می‌توان آنها را به لحاظ شیوه‌های سازمان‌دهی اهداف و علی‌الخصوص حس مشروعیت به جای یکدیگر نشاندند». به نظر نویسنده همه این نوع شورش‌ها به مفهوم «قیمت عادلانه» و نظام توزیع تمسک می‌جستند و غالبا به رهبری زنان برای ستاندن حق‌شان در دسترسی به نان و واداشتن مقامات به کنترل زیاده‌روی‌های بازار دست به حرکاتی جمعی می‌زدند. کرونین با اخذ اصطلاح «اقتصاد اخلاقی» از ای. پی. تامپسون تحلیل خود را بر این مفهوم کلیدی متمرکز می‌کند. منظور از اقتصاد اخلاقی «شیوه‌ای از اداره امور معیشتی و اقتصادی است که انگیزه حداکثرسازی سود مادی را مبنای کار خود قرار نمی‌دهد و اصول و معیارهایی نظیر انصاف، رفاه، سعادت انسان‌ها و مانند اینها را در جایگاه بالاتری می‌گذارد» (۳۴). شورش‌های نان وقتی شکل می‌گرفت که تهی‌دستان متقاعد می‌شدند که عوامل انسانی و غیرطبیعی در کمبود نان دخیل است. این شورش‌های نان در ایران عمدتا نه بر اثر استیصال و اعتراض فقط به گرسنگی بلکه به دلیل باور به اینکه «دیگران با بی‌عدالتی آنها را از غذا، که حق اخلاقی و سیاسی‌شان بود، محروم کرده‌اند» شکل می‌گرفتند (۵۸).

نویسنده شواهدی را وارسی می‌کند تا نشان دهد ایران در بازه سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۰، یعنی در سال‌های مقارن با انقلاب مشروطه، نوعی «عصر طلایی» شورش‌های نان را از سر گذرانده است: «نشان می‌دهیم میان روند قلع‌وقمع سازوکارهای بیرونی تنظیم‌کننده بازار در ایران، و بالارفتن خشم و عصبانیت تهی‌دستان شهری، هم آنان که بیشترین آسیب را از این مجرا متحمل می‌شدند، و در نهایت گرایش آنان به مشارکت فوج‌فوج در انقلاب مشروطه ارتباطی در کار است». در آخرین ربع سده نوزدهم جمعیت شهرهای بزرگ ایران همچون تهران و تبریز و اصفهان و شیراز و کرمان به نحو حیرت‌انگیزی افزایش یافت و این موضوع زمینه‌ای شد برای مهاجرت نیروی کار گسترده از روستا به شهر. بازار کار این شهرها قادر به جذب این جمعیت عظیم مهاجران نبود و آنها به ناچار به طبقه محروم و بی‌بضاعتی تنزل یافتند که گاه شغلی موقت و در اکثر موارد درماندگی و فقر وضعیت دائمی آنها بود. فشار تورمی در شهرهای پرجمعیت بسیار بالا رفته بود. تا پیش از آن قیمت غلات با توجه به فراوانی یا کمبود محصول به صورت مقطعی و سالانه بالا و پایین می‌رفت اما در پایان قرن نوزدهم به علت افزایش جمعیت تهی‌دستان شهری و کاهش محصولات غذایی در داخل کشور و در عوض صادرکردن‌شان به بازارهای خارجی این معادله به هم خورد. حاصل این وضعیت افزایش روزافزون تعداد تهی‌دستان و تنش سیاسی در کشور بود. در این دوره دو ناحیه بیشتر درگیر شورش‌های نان بود: یکی شمال شرق (شامل تهران و تبریز) و دیگری جنوب (به ویژه اصفهان و شیراز). نرخ تورم در دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ در این نواحی سر به فلک کشیده بود؛ به عنوان مثال در تهران و تبریز قیمت‌ها حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ درصد افزایش یافته بود. در دهه ۱۸۹۰ بحران اقتصادی دیگری نیز به وجود آمد و آن بحران واحد پولی بود. در نتیجه بحران واحد پولی (سکه نقره قِران) ایران وارد دوره‌ای شد که در آن قیمت‌ها به نحو سرسام‌آوری بالا می‌رفت، تجارت منقبض شده بود و اقتصاد ایران درگیر امواج کنترل‌ناپذیر تورم و رکود گشته بود.

چارچوب نظری

«خشم و وجدان زخم‌خورده است که شورش نان را می‌آفرینند نه شکم خالی و تن تکیده مردمان» این چکیده حرفی است که استفانی کرونین در کتاب کوچک «نان و عدالت در ایران عصر قاجار» با استفاده از نظریات ای. پی. تامپسون در پی اثبات آن است. تامپسون در سال ۱۹۷۱ مقاله‌ای درباره شورش‌های نان در قرن هجدهم بریتانیا نوشت که به منبعی الهام‌بخش در مطالعات فرودستان بدل شد و از آن پس اکثر پژوهشگران با توجه به این چارچوب نظری به مطالعه خیزش‌های تهی‌دستان شهری پرداختند. تامپسون در مقاله جریان‌ساز خود درباره شورش‌های نان در قرن هجدهم انگلستان کوشید با به چالش کشیدن برداشت حکومتی و نخبه‌گرایانه‌ای که جمعیت‌های مردمی را اوباش و تبهکار خطاب می‌کرد، به عمق و ریشه این‌گونه حوادث بپردازد و ارتباط آنها را با شرایط تاریخی و اقتصادی و فرهنگی طبقات حاضر در این اعتراضات تحلیل کند. تامپسون در مقاله مذکور اصل اول را اجتناب از «تقلیل‌گرایی اقتصادی خام‌اندیشانه» معرفی می‌کند؛ از نظر تامپسون برای فهم نحوه عمل مردمی که به شورش نان دست می‌زنند مهم‌تر از واکنش غریزی به گرسنگی فرهنگ سیاسی یا ذهنیت آنان مهم است. دومین اصل مربوط به «اقتصاد اخلاقی» است: «توده‌های مردمی در پی احیای همان نظم قیم‌مآب سابق بودند، مقصودشان نه «غارت انبارهای غله و دزدی از آن، که تنظیم و تثبیت قیمت‌ها» بود. سومین مورد از نظر تامپسون مربوط است به حس استحقاق و مشروعیت که به شورشیان مورد روایت تامپسون هدفمندی خارق‌العاده‌ای می‌بخشید، تا بدان حد که لفظ «شورش» را برای توصیف آنان به لفظی ناشایست بدل می‌کند. چهارمین مورد این بود که تامپسون وجود الگویی را در میان حرکات توده‌ای فرودستان تشخیص می‌دهد که بیش از صدها سال ظاهرا خود را به طرزی خودانگیخته در نواحی گوناگون کشور و پس از برهه‌های آرامش مقطعی تکرار می‌کند. بنابراین شورش غذا چندان محتاج درجه بالای سازماندهی نبود بلکه صرفا به حمایتی واجد وفاق جمعی و الگوهای به‌ارث‌رسیده نیاز داشت.

کرونین اذعان می‌کند که شرکت‌کنندگان در این اعتراضات به خصوص زنان که بازیگران اصلی این شورش‌ها بودند در ابتدای اعتراضات خود دست به خشونت نمی‌زدند اما اگر به خواسته خود نمی‌رسیدند در قدم‌های بعدی از شعارهای تند و دشنام‌گویی به حاکمان گرفته تا آسیب‌رساندن و آتش‌زدن اموال دولتی ابا نمی‌کردند. مثلا در قزوین در ۱۸۶۱ (۱۲۴۰) که یک دوره قحطی و گرسنگی شهر را فرا گرفت، جمعیتی از زنان کاخ والی شهر را خراب کردند. (۶۶) نویسنده در ادامه با شرح شدت و میزان کشاکش‌های مردمی بر سر نان در شهرهای ایران اواخر قرن نوزدهم، توازی و تشابهی را میان اوضاع و احوال ایران آن دوره و انگلستان قرن هجدهم در نظر می‌گیرد. با وجود اینکه میان وقایع مورد بررسی تامپسون و کرونین بیش از یک قرن فاصله زمانی وجود دارد اما او معتقد است که میان این دو پدیده تشابه و توازی برقرار است و روندی نسبتا همانند را از سر گذرانده‌اند: «نظم سیاسی و اقتصادی-اجتماعی قیم‌مآب پیشین، که تحدید و تنظیم بازار مشخصه اصلی‌اش بود از هم می‌گسلد و سرمایه‌داری مدرن مبتنی بر بازار آزاد جایش را می‌گیرد». (۳۳) نقطه اصلی شباهت جامعه انگلستان قرن هجدهم و ایران قرن نوزدهم که کرونین با تکیه به آن تحلیل خود را پیش می‌برد این است که میدان اصلی نزاع طبقاتی در جوامع پیشاصنعتی خود «بازار» و مشخصا کشمکش درباره قیمت اقلام اولیه خوراکی است. در محیط بازارهای واقعی بود که تهی‌دستان به قدرت جمعی خود آگاه شدند. با پیشرفت فرایند صنعتی‌سازی، کارگاه و کارخانه و معدن مبارزه بر سر دستمزدها جایگزین تعارض پیشین گشت. کرونین سپس با مقایسه رفتار معترضان در کشورهای اسلامی و جمعیت‌های انگلیسی در قرن هجدهم نشان می‌دهد که اعمال آنها در درون فرهنگ گسترده‌ای شکل گرفته بود که هم عرفا و هم قانونا با تنظیم بازار در پیوند بود و حس مشروعیت خویش و درک خود از رفتار اقتصادی عادلانه را از این معیارها وام می‌گرفتند. او نقش ویژه محتسب به‌عنوان مهم‌ترین مقامی که وظیفه پیاده‌سازی قانون و شرع را در ارتباط با بازار در اختیار داشت، توضیح می‌دهد و به اشارات متون مذهبی و فقهی در این زمینه می‌پردازد. در رژیم غذایی ایرانی نان همواره جایگاهی ویژه داشت و با هاله‌ای از مفاهیم و احساسات شدید وجهی مقدس یافته بود. ارتباط نان و عدالت در فرهنگ عامه در متون قرون وسطی نیز مشهود بود مثلا در «سیاست‌نامه» فصلی وجود دارد به نام «اندر باب قاضیان و خطیبان و محتسب و رونق کار ایشان» که در آن خواجه نظام‌الملک به واقعه تنبیه نانوایان گران‌فروش و احتکارکنندگان اشاره و نحوه «تنظیم بازار» را شرح می‌دهد و در ادامه به مفهوم «دایره عدالت» و نحوه اجرای مقررات بازار و مناسبات بین حاکمان و مردم در پرداخت مالیات و تأمین نان می‌پردازد. در دوره قاجار که کمتر رنگ‌وبوی مذهبی دوره صفوی را داشت شاهان برای اثبات صلاحیت و مشروعیت خود به «سنت‌های تأسیسی» ویژه‌ای روی آوردند. اصلاحات ناصرالدین‌شاه در راستای ایجاد نظام تظلم‌خواهی و باور به امکان‌پذیری عدالت و نقش مهم حاکمان در تضمین آن بود. در اواخر قرن نوزدهم مفهومی «مدرن‌شده» از عدالت با اخذ از ادبیات سیاسی اروپا در بین روشنفکران تجددگرا شکل گرفت که خود را در قالب خواست «تأسیس عدالت‌خانه» نشان داد.

نان و عدالت در ایران عصر قاجار
استفانی کرونین
ترجمه: امیرحسن غلامپور و نیما شمسایی
نشر ژرف
قیمت: ۳۴۰۰۰ تومان

عصیان شکم یا مداخله سیاسی؟

برخلاف انقلاب که مفهومی مدرن و برآمده از انقلاب کبیر فرانسه است، شورش و قیام مردم علیه حاکمان از پدیده‌های قدیمی در تاریخ بشر است. در دوران مدرن و با وقوع انقلاب صنعتی و مهاجرت مردم از روستا به شهر و گسترش شهرنشینی شورش و اعتراض تهی‌دستان شهری، به پدیده‌ای ثابت در شهرهای صنعتی بدل شد. گرایش نخبه‌گرایانه در تاریخ، فرودستان را انسان‌هایی دنباله‌رو و به لحاظ سیاسی منفعل در نظر می‌گیرد و گاه آنها را به گونه‌ای تصویر می‌کند که در مقاطع مهم تاریخی آلت دست نخبگان هستند. تصوری دیگر این است که مداخلات سیاسی شورشگران نان تنها با غریزه کور قابل توضیح است و چنین تصوری رفتار ستیزه‌جویانه آنها را برجسته می‌کند. اما کرونین در این اثر با بررسی‌های تاریخی درباره شورش‌های نان بر هر دو این تصورها خط بطلان می‌کشد. برخلاف برخی از پژوهشگران که این‌گونه شورش‌ها را با نام «شورش کور» توصیف می‌کنند (که در وقایع سال‌های اخیر ایران نیز این اصطلاح از برخی پژوهشگران و دولتمردان شنیده می‌شود) کرونین در بحث خود تلاش دارد خلاف این گزاره را اثبات کند و نشان دهد شورش‌هایی که اصطلاحا به نام نان در اعصار گذشته و کنونی درمی‌گیرند به‌صورت خودانگیخته اما با درجه بالایی از آگاهی سیاسی و سازماندهی جمعی گره خورده‌اند. خودانگیختگی توده‌ها پیش‌زمینه‌ای برای سازماندهی جدی‌تر رخدادهای جمعی مانند انقلاب‌ها محسوب می‌شود. او هم‌زمانی شورش‌های نان در اواخر عصر قاجار را با انقلاب مشروطه گواهی از اهمیت سیاسی این نوع شورش‌ها می‌داند. آثار و اسناد به‌جامانده از آن زمان نشان می‌دهد که شورشگران نان ایرانی اغلب از طبقات پایین روستاها و شهرهای ایران برخاسته بودند و در زمره فقیرترین این طبقات محسوب می‌شدند. امکان بازخوانی و بررسی تجربه زیسته و نوع کنش‌ورزی این طبقات در مناطقی مانند خاورمیانه به دلیل بی‌سوادی اکثریت مردم و فقدان آرشیوهای مدون و نهادهای دولتی برای جمع‌آوری اسناد تاریخی، بسیار سخت است. پژوهشگرانی که قصد دارند درباره این برهه از تاریخ ایران و شورش‌های نان کسب اطلاع کنند، غالبا باید به یادداشت‌هایی پراکنده دراین‌باره رجوع کنند. تعدادی عریضه و تظلم‌نامه نیز از آن زمان باقی مانده که دربرگیرنده اشاراتی به روند وقایع و ذهنیت مردم مشارکت‌کننده در این شورش‌ها است.

به زعم کرونین شورشگران نان نه خاموش بودند و نه منفعل: «آداب و الگوهای عمل معترضان نشان از فرودستانی دارد که با آگاهی و عاملیت درگیر کنش سیاسی شده‌اند. شورش‌های نان نه کوته‌فکرانه بودند، نه واکنش غریزی به گرسنگی و نه پیشاسیاسی. کاملا برعکس، نشان می‌دادند فرودستان شهری در منازعات محلی برای دستیابی به قدرت در ایران مستقیما درگیر بوده و در لفافه یا آشکارا حاکمان را آماج انتقاداتشان قرار می‌داده‌اند. شورشگران نان را نباید اوباشی مستأصل پنداریم که اعتنایی به مشروعیت یا عدم مشروعیت عمل خویش ندارند، بلکه نشان خواهیم داد آنان همواره در راستای درکی از عدالت و استحقاق خود به حرکت در می‌آمدند؛ هدف‌گذاری مناسب می‌کردند و خودسازماندهی گاه اعجاب‌آوری به نمایش می‌گذاشتند. شورش‌های نان ایرانی را باید از مشکل قحط و غلای صرف متمایز کرد. آنها نه «عصیان شکم» بله مداخلاتی در سیاست شهری بودند که اهدافشان، بسان اکثر کنش‌های سیاسی فرودستان، عمدتا تدافعی به شمار می‌رفت» (۳۷). در شورش‌های نان اعتراضات اقتصادی به‌سرعت به اعتراضات سیاسی بدل می‌شود. در اکثر موارد مهم‌ترین مطالبه معترضان این است که حاکمان اقدامی در جهت تنظیم قیمت و تأمین محصولات اساسی و مدیریت بازار انجام دهند. اشغال مراکز دولتی و تلگراف‌خانه‌ها و ارسال تظلم‌نامه و شکایت‌نامه به بالاترین مقام‌های سیاسی در دسترس و حتی خود شخص شاه اولین و رایج‌ترین کاری بود که معترضان در شهرهای مختلف انجام می‌دادند.

نکته جالب دیگری که کرونین در این کتاب مطرح می‌کند نقش کلیدی زنان در جنبش‌های نان ایران در قرن نوزدهم است و اینکه به‌سختی می‌توان گزارشی از شورش نان در ایران پیدا کرد که زنان در آن مشارکت و نقش فعالی نداشته باشند. به گفته او در این شورش‌ها زنان گاه به تنهایی علم شورش برمی‌افراشتند و گاهی آغازکننده بودند و در گام‌های بعدی مردان به آنها می‌پیوستند؛ درهرحال بخش مهمی از مناسک و آداب چنین شورش‌هایی را حرکات زنان تشکیل می‌داد.

بررسی

تاریخ و نظریه

در قرن نوزدهم با تأسیس رشته دانشگاهی تاریخ توسط رانکه و دسترسی دانش‌پژوهان و متفکران به آرشیوهای موجود، تاریخ به رشته‌ای تخصصی بدل شد. رانکه با رویکردی پوزیتیویستی بسیاری از منابعی را که مورخان پیشین به کار می‌بردند -به‌ویژه خاطرات شخصی یا روایت‌های نگاشته‌شده پس از وقوع واقعه- رد کرد. رانکه می‌گفت مورخان تنها باید از منابع «دست اول» یا اصلی که هنگام رخداد وقایع دوره مورد مطالعه نوشته شده استفاده کنند. فلسفه تاریخ و زمان نزد نیچه در اواخر قرن نوزدهم تفاوت‌های زیادی با فلسفه تاریخ هگل و مارکس داشت. به تعبیر نیچه تاریخ را نباید در «تاریخ عشیره‌ای» و «تاریخ یادمانی» (عظمت‌گرا) خلاصه کرد، بلکه باید به گونه سوم تاریخ‌نگاری یعنی تاریخ‌نگاری انتقادی توجه کنیم؛ در آن صورت میان حال و گذشته هیچ‌گونه انقطاعی وجود نخواهد داشت. اساسا جامعه بشری در صورتی نیازمند رشته و دانش معرفتی به نام تاریخ است که این تاریخ بتواند در زندگی حال و آینده او مؤثر واقع شود. به زعم تاریخ عشیره‌ای و تاریخ یادمانی جز باری بر دوش اراده و عمل انسان نیست و حداکثر به نوعی سرگرمی و ارضاکننده حس کنجکاوی بدون کمترین تأثیری بر کنش و فعل انسانی تبدیل می‌شود. فلسفه تاریخ نیچه نیز بر نگاه فیلسوفان به تاریخ در قرن بیستم تأثیر زیادی گذاشته است. بندیت کروچه دیگر «فیلسوف تاریخ» مطرح در قرن نوزدهم محسوب می‌شود. در قرن بیستم فورانی از نظریه‌های تاریخ شکل گرفت. سویه تاریک مدرنیته در آغاز قرن بیستم به‌خصوص در فلسفه تاریخ ظهور کرد.

برخلاف فلسفه تاریخ مبتنی بر پیشرفت و ترقی که در عصر روشنگری توسط کسانی مثل دیدرو و ولتر و هردر مطرح می‌شد و سپس فلسفه تاریخ تکاملی که کسانی مثل هگل صورت‌بندی کردند، در آغاز قرن بیستم در آثاری همچون «انحطاط و زوال غرب» اشپنگلر یا «تاریخ تمدن» توین بی با نوعی نگاه دورانی و بدبینانه نسبت به آینده مواجه می‌شویم. در این قرن با تغییر در نحوه خوانش و تحلیل وقایع گذشته، تغییر در فلسفه زمان، وفور رخدادهایی همچون انقلاب‌ها و جنگ‌ها، نحوه پیشرفت و روابط میان دولت- ملت‌ها، رابطه قدرت و مردم و... علم تاریخ با سرعت و گستره‌ای عظیم دستخوش تحول شد و نحله‌های متنوع تاریخ‌نگاری از جمله تجربه‌گرایی، تاریخ اجتماعی، رویکرد روایی و انواع گوناگون دیگری از رویکردها شکل گرفت. در زبان فارسی نیز طی یکی، دو دهه گذشته بحث‌های زیادی درباره نحله‌های مختلف تاریخ‌نگاری و رابطه تاریخ و نظریه در گرفته و استقبال دانشجویان از نظریه‌های تاریخ زیاد بوده است. درعین‌حال جای خالی منبعی دانشگاهی که بتواند رویکردهای مختلف نظری را نشان دهد و نظریه‌های تاریخ را در قرن بیستم به‌صورت جامع بررسی کند و خوانشی تطبیقی-انتقادی از آنها ارائه دهد احساس می‌شد. کتاب «خانه‌های تاریخ» نوشته آنا گرین و کاتلین تروپ که به‌تازگی به قلم بهزاد کریمی و به همت نشر مرکز منتشر شده تلاشی است برای جبران این کمبود. این کتاب مروری است بر نظریه‌هایی که در قرن گذشته به یاری مورخان آمده است. اگرچه همواره بسیاری از پژوهشگران سنتی از کاربست نظریه و روش‌شناسی و معرفت‌شناسی علمی در تاریخ سر باز زده‌اند و بر این باور بوده‌اند که نظریه موجب انقطاع روایت‌های تاریخی می‌شود، این کتاب نشان می‌دهد که حتی سرسخت‌ترین مخالفان نظریه گریزی از آن ندارند.

نسخه انگلیسی کتاب در سال ۱۹۹۹ و ویراست دوم آن در سال ۲۰۱۶ منتشر شده است. نویسندگان کتاب هر دو استاد تاریخ دانشگاه وایکاتو نیوزلند هستند و هدفشان را از تألیف این کتاب آشنایی دانشجویان می‌دانند با نظریه‌های پس پشت انواع نگارش تاریخی تا بتوانند با رهیافتی انتقادی دست به مطالعه بزنند و در باب کنش تاریخی‌شان تأمل کنند. نویسندگان همچنین در پی این موضوع هستند که مثال‌های برانگیزاننده‌ای را از «مکاتب» مختلف تاریخی برای کلاس‌های درس خود فراهم کنند. آنها در پیش‌گفتار کتاب می‌گویند در نهایت شگفتی هیچ کتاب دیگری را در زبان انگلیسی نیافته‌اند که بتواند این اهداف دوگانه را برآورده کند. نویسندگان، به ترتیبی تاریخی و با اتکا به معتبرترین و شناخته‌شده‌ترین منابع، همه نظریه‌های تاریخی را در قرن بیستم بررسی کرده‌اند. وجه مشخصه این متن را می‌توان نظرگاه آموزشی نویسندگان کتاب و پرهیز از پیچیده‌نویسی‌های رایج در این زمینه و ارائه گزیده‌هایی از برترین آثار تاریخی نوشته‌شده در چارچوب‌های نظری به شمار آورد که به شکلی عملی دانشجویان و پژوهشگران تاریخ را با کاربرد نظریه در تاریخ‌نگاری آشنا می‌کند.

نویسندگان، به ترتیبی تاریخی و با اتکا به معتبرترین و شناخته‌شده‌ترین منابع، نظریه‌های تاریخی را از تجربه‌گرایی تا انواع و اقسام رویکردهای پست‌مدرن بررسی کرده‌اند. وجه تمایز این متن از اندک نمونه‌های مشابه آن را می‌توان نظرگاه آموزشی نویسندگان کتاب و پرهیز از پیچیده‌نویسی‌های رایج در این زمینه و ارائه گزیده‌هایی از برترین آثار تاریخی نوشته‌شده در چارچوب‌های نظری به شمار آورد که به شکلی عملی دانشجویان و پژوهشگران تاریخ را با کاربرد نظریه در تاریخ‌نگاری آشنا می‌کند. تجربه‌گرایان، مورخان مارکسیست، فروید و روان تاریخ، مکتب آنال، جامعه‌شناسی تاریخی، تاریخ کمی، انسان‌شناسی و قوم مورخان، مسئله روایت، تاریخ شفاهی، جنسیت و تاریخ، چشم‌اندازهای پسااستعماری و چالش پساساختارگرایی/ پست‌مدرنیسم فصل‌های دوازده‌گانه این کتاب هستند. همه این مکاتب منفصل از یکدیگر نیستند؛ برای مثال کاترین هال که در باب جنسیت قلم می‌زند به مسائل معطوف به طبقه نیز نظر دارد یا اینگا کلندینن که یک قوم مورخ محسوب می‌شود و نقش‌هایی مبتنی بر جنسیت و مناسک مایایی را هم پیگیری می‌کند. البته تمام مورخان در پیوند با چشم‌اندازهای نظریه‌ای که احتمالا اتخاذ می‌کنند از تجربه‌گرایی بهره می‌برند. مطالب فصل‌ها تا حد امکان ساده نوشته شده است؛ بااین‌حال در بخش منابع برای مطالعه بیشتر در پایان هر فصل، به مباحث پیچیده‌تر اشاره‌ای شده است. با توجه به ساختار کتاب تلاش شده بر آن دسته از مکاتب اندیشه تاریخی تمرکز شود که در قرن بیستم بیشترین تأثیر را بر حرفه تاریخ بر جای گذاشتند.

خانه‌های تاریخ
آنا گرین و کاتلین کروپ
ترجمه: بهزاد کریمی
نشر مرکز
قیمت: ۱۴۹۰۰۰ تومان